

کسانی که هدایای خدا را فقط برای خود می خواهند.



سپس عیسی به مثلها با ایشان سخن آغاز کرد و گفت: «مردی تاکستانی احداث کرد و گرد آن دیوار کشید و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نهاد. سپس تاکستان را به چند باغبان اجاره داد و خود به سفر رفت 2. در موسم برداشت محصول، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا مقداری از میوه تاکستان را از آنها بگیرد 3. اما آنها غلام را گرفته، زدند و دست خالی بازگرداندند 4. سپس غلامی دیگر نزد آنها فرستاد، ولی باغبانان سرش را شکستند و به او بی حرمتی کردند 5. باز غلامی دیگر فرستاد، اما او را

کشتند. و به همین گونه با بسیاری دیگر رفتار کردند؛ بعضی را زدند و بعضی را کشتند 6. او تنها یک تن دیگر داشت که بفروشد و آن، پسر محبوبش بود. پس او را آخر همه روانه کرد و با خود گفت: «پسرم را حرمت خواهند نهاد 7». اما باغبانان به یکدیگر گفتند: «این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما شود 8». پس او را گرفته، کشتند و از تاکستان بیرون افکندند. 9 حال، صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، تاکستان را به دیگران خواهد سپرد 10. مگر در کتب مقدس نخوانده‌اید که «:سنگی که معماران رد کردند، مهمترین سنگ بنا شده است؛ 11 خداوند چنین کرده و در نظر ما شگفت می‌نماید 12» «آنگاه بر آن شدند عیسی را گرفتار کنند، زیرا دریافتند که این مثل را درباره آنها گفته است، اما از جمعیت بیم داشتند؛ پس او را ترک کردند و رفتند.

هنگامی که عیسی وارد اورشلیم شد، صداهای ترسناک و عجیبی به کل شهر رسیدند. برخی زمزمه می کردند، برخی به شدت بحث می کردند. برخی دیگر به معبد می رفتند و می آمدند و با فریاد، ناراضیتی شان را ابراز می کردند. درباره چه موضوعی در اورشلیم در آن زمان هیاهو بود؟ همه چیز درباره این بود: عیسی چه کسی است. در آن زمان عیسی سوار بر الاغی به اورشلیم رفت و از او به عنوان مسیحی که مدت ها در انتظارش بودند استقبال شد. و سپس کار غیرقابل تصویری انجام داد. او وارد معبد شد و صراف ها را بیرون کرد. او با صدای بلند فریاد زد: «شما خانه پدرم را به لانه دزدان تبدیل کرده اید!» و به این علت این سؤال مطرح شد: عیسی کیست؟ برخی او را سرزنش می کردند و می گفتند: او پیامبر دروغین است! او سبت را شکست! او حتی از طریق دیو ها بیماران را شفا داد! او هم پیمان شیطان است! و سپس کسانی بودند که عیسی را قبول کردند. می گفتند: او همان مسیحی است که باید بیاید. آن موقع در اورشلیم اینطور بود. امروزه پس از گذشت بیشتر از 2000 سال، مسئله شخص عیسی هنوز در اهمیت است. برخی می گویند که عیسی یک فرد معمولی بود و سعی می کنند با تمام ابزارهای ممکن ثابت کنند که عیسی یک فرد معمولی بیش نبوده است. بقیه می گویند او پیامبر است. و دست کم در جهان غرب تعداد کمی باقی می ماند که عیسی را به عنوان خدا در بین ما قبول می کنند و می گویند: عیسی واقعاً پسر خداست! سؤال در مورد عیسی چیز بی اهمیتی نیست زیرا در مورد سرنوشت ما است. هیچ سوالی در کل جهان، مانند آن نیست. پس عیسی کیست؟ در آن زمان، هنگامی که تمام شهر اورشلیم در آشوب بود، عیسی مثلی را بیان کرد که به وضوح نشان می دهد کیست. این مثل در مورد داستانی قدیمی است که قبلاً از اشعیا در عهد عتیق شناخته شده بود. متن عهد عتیق درباره این است که خداوند با صبر و حوصله زیاد از تاکستان خود مراقبت می کرد و این تاکستان اصلاً میوه خوبی نمی آورد. در عهد عتیق، مثل می خواست به صبر بی کران خدا اشاره کند که قوم خود را گرامی می داشت و پرورش می داد. و با این حال مردم با شورش در برابر رحمت خداوند واکنش نشان می دادند. معاصران عیسی در آن زمان این مثل را خیلی خوب می شناختند. عیسی از همین مثل استفاده کرد و آن را بسط داد. در مثل عیسی، خدا مالک تاکستان است و باقی می ماند. او هر کاری را که برای میوه دادن تاکستان لازم است انجام داده. وقتی کارگران را برای جمع کردن برداشت می فرستاد، باغبانان تاکستان آنها را یکی پس از دیگری می زدند یا می کشتند. در این مرحله شنوندگان قبلاً متوجه شدند که این مثل عمداً غیر عادی است. هر شنونده ای باید در آن زمان از خود می پرسید: کدام صاحب تاکستانی هم چنین کاری را انجام می دهد؟ همه می دانستند عادی است که با کوچکترین نشانه‌ای از شورش، یک صاحب خاک معمولی از تمام قدرت ارتش استفاده می کند تا آنها را سرکوب کند. در مثل عیسی، صاحب تاکستان این کار را انجام نداد، بلکه بارها و بارها کارگران جدیدی را با شکیبایی فراوان فرستاد. هر کس که آن را می شنید می دانست که آن مثل در مورد چه کسی صحبت می کند. در مورد خدا. فقط خداوند چنین صبر بی کرانی دارد. فقط خدا امیدوار می ماند در جایی که دیگر امیدی وجود ندارد. و این دقیقاً همان کاری است که خداوند در تاریخ انجام داده است. پیامبر پس از پیامبر در طول تاریخ می فرستاد. بسیاری از آنها به قتل می رسیدند. اما مثل عیسی بیش از حد تصور انسانی

بود، زیرا در نهایت، صاحب تاکستان کارهای غیرقابل تصویری را انجام داد. پسر خودش را نیز فرستاد. چه کسی این کار را انجام می دهد؟ و پاسخ این است: فقط خدا. در مثل عیسی کارگران فوراً پسر را شناختند. نمی شد انکار کرد که او کیست. می دانستند که او وارث بود. شکی در آن مورد نبود. آن واقعیت که باغبانان می دانستند که پسر در واقع وارث برحق بود، نشان می دهد که شنوندگان عیسی نیز می دانستند که عیسی پسر برحق خداست. و در توهم خود گمان می کردند که با کشتن او می توانند ارث را غصب کنند. شنوندگان عیسی به خوبی می فهمیدند که مثل در مورد کیست. در مورد عیسی بود. عیسی به وضوح اعلام کرد که او وارث است. آری حضور او از همه انبیای پیشین بیشتر است. او پسر خداست. او وارث واقعی است. و به همین دلیل او را کشتند. آنها نمی خواستند و نمی توانستند قبول کنند که پسر خدا آمده است. در نتیجه آنها نمی توانستند خدا را قبول کنند. همانگونه که حوا و آدم نمی توانستند آفریننده خودشان را قبول کنند، مردم زمان عیسی نیز نمی توانستند پسر خدا را قبول کنند. عیسی نه تنها شنوندگان را به چالش کشید و آن رحمت خدا را با عصیان انسان مقایسه کرد. مثل توضیح می دهد که خدا با وجود اینکه می دانست چه اتفاق خواهد افتاد آگاهانه پسر خودش را فرستاد. چرا؟ زیرا او آخرین چیز را نیز می دهد تا مردم نجات یابند. صبر خدا همراه با رنج بزرگ است. و بر عکس طبیعت انسانی است. مثل می خواهد به ما بگوید: ما انسان ها این گونه هستیم. رفتار ما با خدا اینگونه است. و اینکه چه اتفاقی می افتد وقتی خدا به دست انسان می افتد را می توان بر روی صلیب مشاهده کرد. عیسی اهداف مردم آن زمان را آشکار کرد. اما نه تنها آن کار را کرد، بلکه ما را نیز افشا می کند. چون ما وارث واقعی را هم نمی خواهیم. ما نمی خواهیم تاکستان مال خدا بماند. ما نمی خواهیم خدا بر ما حکومت کند. و تمام تلاش ما در طول قرن ها این بوده که خدا به ما نزدیک نشود و نپرسد که مال او کجاست. این سؤال که چه چیزی به خدا تعلق دارد، قبل از همه به زندگی کلی اشاره می کند. به همه برکتی که از دست خدا دریافت کرده ایم، مربوط می شود. اما به نحوی خاص به کلیسا مربوط می شود. زیرا کلیسا تاکستان امروزی است که خدا در اختیار ما قرار داده است. کلیسا تاکستان امروزی است که خداوند همیشه انتظار میوه از آن دارد. و هر کدام از ما باید این سوال را بپرسیم. با موهبتهای خدا چه کاری انجام می دهیم؟ و آیا کاری را که در کلیسا انجام می دهیم برای خودمان انجام می دهیم یا برای خدا؟ به عنوان مستاجر، خدا از ما می خواهد که با هدایای او کاری انجام دهیم. او می خواهد که ما ثمر بدهیم. و آن را از ما مطالبه خواهد کرد! متأسفانه ما اغلب چه شبیه به باغبانان شرور در این داستان هستیم، بله، ما نیز عادت کرده ایم که از موهب خدا استفاده کنیم و آن گونه رفتار کنیم که انگار خدا وجود ندارد. و بنابراین ما حتی با گرانترین هدایا بی احتیاط رفتار می کنیم. ما آنچه را که عیسی در کلیسا به ما داده است، فقط برای خودمان می گیریم، گویی تنها مال ماست! با آن ما تاکستان خدا را می رباییم، خراب می کنیم و شبیه باغبانان در مثل تاکستان رفتار می کنیم!

مثل عیسی با جسد پسر خارج از شهر به پایان می رسد. اما داستان به همین جا ختم نمی شود. ملودی رحمت با جسد کتک خورده عیسی در خارج از دروازه های شهر به پایان نمی رسد. واقعاً از آنجا شروع می شود. هنگامی که از عیسی پرسیده شد که خدا باید به افرادی که همه این کارها را انجام داده اند و اکنش نشان دهد، عیسی به شیوه ای غیرعادی پاسخ می دهد. اکنون چشم او به آنچه پس از زندگی اش خواهد آمد می افتد. نگاهش به رستاخیزش می افتد. آری خداوند همه چیز را آنطور که هست رها نمی کند. پاسخ خدا فقط کشتن باغبانان نیست. در پاسخ خدا جسد پسر را از درون زباله هایی که ما او را به آن انداخته بودیم، بیرون کشید. عیسی مثل را با جمله ای از عهد عتیق به پایان می رساند. سنگی که سازندگان آن را بی ارزش شمردند سر انجام سنگ بنا شد. برخلاف مثل عهد عتیق در مورد تاکستان بی ثمر در مثل عیسی تاکستان دوباره میوه داد. خود عیسی این میوه ها را آورد. عیسی برای توضیح دادن همه اینها از مثال سنگ بنا استفاده می کند. ما عیسی را به عنوان فرد بی فایده دور انداخته ایم. ما از عیسی به عنوان قانونگذار جدید سوء استفاده کرده ایم. ما خود عیسی را فریب داده ایم. و با این حال خداوند او را از زباله بیرون می آورد و در جای مناسب خود قرار می دهد. عیسی تنها سنگ بنا است! عیسی کسی است که به تنهایی صد در صد میوه هایی را که خدا در واقع از ما انسان ها می خواهد به ارمغان می آورد. عیسی که واقعاً مطیع خدا بود. او تا سر حد مرگ بر روی صلیب، خودش را بدون قید و شرط بخشید. خداوند او را در همان جایی قرار می دهد که ما را به آنجا صدا خواهد کرد! آمین